

● معرفی و نقد کتاب

قدرت در تدبیر امور جهان

Michael Barnett and Raymond Duvall (2005), *Power in Global Governance*, New York: Cambridge University Press, pp 353.

مقدمه

این کتاب توسط میکائیل بارنت و ریچارد دووال از دانشگاه مینوسوتا ویراستاری شده و شامل ۱۲ مقاله است که هر یک توسط نویسنده خاصی تحریر شده است. مقالات اولیه این مجموعه در کنفرانسی در دانشگاه ویسکانسن در آوریل ۲۰۰۳ ارائه شده که با تکمیل آن به صورت یک کتاب در سال ۲۰۰۵ توسط انتشارات کمبریج منتشر شده است. هدف نویسندگان درک اهمیت قدرت در روابط بین‌الملل و توسعه یک چارچوب مفهومی جهت بررسی ابعاد و اشکال مختلف قدرت در عرصه سیاست بین‌الملل به خصوص در تدبیر امور جهان (Global Governance)^۱ می‌باشد. اینکه چگونه اشکال مختلف قدرت در تدبیر امور جهان با یکدیگر تلافی کرده و مرتبط هستند.

بررسی محتوی کتاب

ایده تدبیر امور جهان در کمتر از یک دهه به یکی از موضوعات اساسی در مطالعه روابط بین‌الملل به خصوص بعد از جنگ سرد تبدیل شده است. تعاملات فزاینده بین دولت‌ها

۱. واژه Global Governance در فارسی به معانی مختلفی همچون حکمرانی، نظارت، کنترل و غیره ترجمه شده است که با توجه به محتوای آن، معنای تدبیر امور جهان مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

و مردم - که از آن به عنوان جهانی شدن یاد می‌شود - ضرورت تدبیر امور جهان و قاعده‌سازی در سطح جهانی را احیا کرده است. براساس این دیدگاه، تنها با تدبیر امور جهان، دولت‌ها و افراد قادرند تا در زمینه‌های اقتصادی، زیست‌محیطی، امنیتی و سیاسی همکاری و اختلافات خود را به طور مسالمت‌جویانه فیصله دهند و منافع و ارزش‌های مشترک خود را توسعه ببخشند.

در غیاب سازوکار مؤثر تدبیر امور جهان، دولت‌ها احتمالاً به سیاست‌های حمایتی و برقراری موانع تجاری و سیاست‌های خودپسندانه روی می‌آورند که زمینه را برای افزایش طولانی‌مدت منازعه فراهم می‌سازد. در واقع هدف محققان از طرح این ایده کمک به دولت‌ها برای حل منازعات و دستیابی به اهداف مشترک می‌باشد. اکنون این ایده به یکی از ویژگی‌های سیستم کنونی بین‌المللی تبدیل شده است.

قدرت یک رابطه جدانشدنی با مفهوم و کارویژه تدبیر امور جهان دارد. تدبیر امور شامل قواعد، ساختارها و نهادهایی می‌شود که زندگی اجتماعی را هدایت، تنظیم و کنترل می‌کند، اینها عناصری هستند که برای قدرت اساسی می‌باشند. برای ارزیابی اینکه چگونه فعالیت‌های جهانی هدایت و چگونه نظم جهانی تولید می‌شود، نیاز به تحلیل کاربرد دقیق قدرت هستیم. محققان و سیاستمداران در تدبیر امور جهان، معمولاً با سؤالات مهمی سروکار دارند از قبیل اینکه چه کسی تدبیر می‌کند؟ چگونه نهادها طراحی می‌شوند تا جلوی سوءاستفاده احتمالی از قدرت را بگیرند؟ و چگونه از استقلال و آزادی افراد محافظت می‌شود؟

به طور کلی بحث قدرت در تدبیر امور جهان به دلیل وجود دیدگاه‌های خاص در تئوری‌های روابط بین‌الملل امر ساده‌ای نیست. اگرچه از زمان حمله رئالیست‌ها به مفروضات آرمان‌گرایان، اکثر افراد تمایل دارند به قدرت در چارچوب مکتب واقع‌گرایی برخورد کنند که از نظر آنها قدرت، توانایی یک دولت در استفاده از منابع مادی برای وادار کردن دیگری به انجام کاری است که در غیر این صورت، انجام نمی‌داد. استفاده از این مفهوم زمانی تضمین‌کننده است که به تمام روش‌هایی که بازیگران در بهره‌گیری از توانایی خود جهت تغییر سیاست‌ها و

سرنوشت خود دچار محدودیت می‌شوند، توجه شود. اما متأسفانه به تمام ابعاد این مفهوم تاکنون توجه نشده است. قدرت همان‌گونه که در سال ۱۹۵۶ توسط دبلیو گالی در یک جمله مشهور گفته شده و توسط ثوری‌های اجتماعی تکرار شده است، یک مفهوم مورد منازعه است، دلیل آن این است که در شکل‌های مختلفی اعمال و جلوه‌های مختلفی دارد. گرایش رشته روابط بین‌الملل به دیدگاه واقع‌گرایی باعث شده که تنها به یک جنبه قدرت و آن هم قدرت اجبار توجه شود و سایر اشکال آن نادیده گرفته شود.

به طور کلی نویسندگان در این کتاب در مفهوم‌سازی بحث قدرت و بررسی ابعاد و اشکال مختلف آن دو بحث اساسی را مطرح کرده‌اند:

الف) ارائه درک دقیق و جامع از قدرت در روابط بین‌الملل

قدرت محصول روابط اجتماعی است که توانایی بازیگران را شکل می‌دهد تا وضعیت و سرنوشت خود را تعیین کنند، اما یک شکل واحدی ندارد، بلکه اشکال متعددی دارد. در این کتاب نویسندگان چهار شکل قدرت را شناسایی و بررسی کرده‌اند:

۱. قدرت اجبار (Compulsary Power): مربوط است به روابط تعاملی که به یک بازیگر اجازه می‌دهد که کنترل مستقیمی بر دیگری داشته باشد. به عنوان مثال این نوع قدرت کاربرد واقعی دارد هنگامی که یک دولت دیگری را به منظور تغییر سیاست‌ها و اهدافش تهدید می‌کند.

۲. قدرت نهادی (Institutional Power): وقتی است که بازیگران کنترل غیرمستقیم بر دیگران اعمال می‌کنند مثلاً وقتی دولت‌ها، نهادهای بین‌المللی را به نحوی طراحی می‌کنند که منافع درازمدت آنها را تأمین کند و به ضرر دیگران باشد.

۳. قدرت ساختاری (Structural Power): متوجه ساخت توانایی‌های اجتماعی و منافع بازیگران در روابط مستقیم با یکدیگر است. یک نمونه از این قدرت، کارویژه اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در تولید موقعیت‌های اجتماعی سرمایه‌داری و طبقه کارگری با توانایی‌های متفاوت و نسبی آنها در تغییر وضعیت و سرنوشت خود می‌باشد.

۴. قدرت مولد (Productive Power): محصول پراکنده اجتماعی بینذهنی در سیستم معانی و مفاهیم می‌باشد به عنوان مثال جهت‌گیری‌های فعالیت‌های اجتماعی در جهات خاصی تعیین می‌کند که چه چیزی مشروع و شناخت چه کسانی مهم است. این مفهوم‌سازی‌های مختلف از قدرت، پاسخی ویژه به این سؤالات اساسی فراهم می‌کند که تا چه اندازه بازیگران قادر به تعیین سرنوشت خود می‌باشند؟ و چگونه توانایی‌های آنها از طریق روابط اجتماعی با دیگران محدود و یا افزایش می‌یابد؟ این نوع مفهوم‌سازی مزایای متعددی برای محققان تئورهای سیاست خارجی دارد. آنها را از محدودیت‌های مباحث واقع‌گرایی درخصوص قدرت رها ساخته و تشویق می‌کند تا به اشکال مختلف قدرت توجه نمایند. همچنین چارجویی برای تمیز اشکال مختلف قدرت و ارتباطات آنها با یکدیگر فراهم می‌سازد. هریک از تئوری‌های روابط بین‌الملل به یکی از اشکال قدرت توجه بیشتری کرده‌اند. واقع‌گرایان به قدرت اجبارگرایش بیشتری نشان داده‌اند. تئوری انتقادی به قدرت ساختاری یا مولد و تئوری لیبرال به قدرت نهادی تمایل نشان داده‌اند. اگر چه برخی اوقات این مفهوم‌سازی‌های مکاتب مختلف با یکدیگر تداخل دارند و این زمینه را برای دیالوگ چشم‌اندازهای مختلف فکری فراهم می‌سازد.

ب) چگونه توجه به قدرت به درک ما از تدبیر امور جهان شکل می‌دهد

تدبیر امور جهان با قدرت، از تدبیر بدون قدرت متفاوت است. بدون اغراق نخواهد بود اگر ادعا شود که بسیاری از آثاری که درباره تدبیر جهان نوشته شده است، یا قدرت در آنها جایگاهی ندارد و یا اهمیت کمی دارد.

عرصه سیاست بین‌الملل بعد از جنگ سرد، براساس آموزه‌های جهانی شدن و لیبرالیسم سازماندهی شد و به معانی، رویه‌ها و تعریف تدبیر جهان شکل داد. واژه تدبیر امور جهان همزمان با فروکش کردن جنگ سرد مطرح شد. از نظر سیاسی، تدبیر جهان نمایانگر روش سازماندهی عرصه سیاست بین‌الملل به طرق اجتماعی تر و اجماعی تر است، برخلاف جنگ سرد که رقابت دو ابرقدرت بر نهادهای جهانی سایه افکنده بود و بر آنها خاص‌گرایی و

نظم سلسله‌مراتبی حاکم شده بود. یکی از دلایل گرایش به سمت ایده تدبیر جهان نقش این ایده در ایجاد سیستم مساوات‌طلبانه و آرام‌ساختن روابط قدرت می‌باشد.

در تعریف متداول از تدبیر امور جهان، قدرت وجود دارد. در این چارچوب، تدبیر جهان عبارت است از هماهنگی فعالیت‌های افراد به روشی که منجر به پیامدهای مطلوب و مشترک شود و هدف حل اختلاف و یافتن اهداف مشترک و غلبه بر اختلافات بین بازیگران می‌باشد. نویسندگان در این کتاب هر یک از زاویه مختلفی به قدرت و تدبیر امور جهان پرداخته‌اند که چکیده مباحث آنها به شرح زیر می‌باشد:

۱. قدرت، نهادها و تولید نابرابری

اندرو هورل^۱ در این بحث این سؤال را طرح می‌کند که چگونه قدرت در متون تخصصی در روابط بین‌الملل لیبرالی در خصوص تدبیر امور جهان نادیده گرفته شده است. وی سه نوع متون مختلف در تئوری روابط بین‌الملل را شناسایی می‌کند.

الف) لیبرالیسم نهادگرا: هدف آن نشان دادن این واقعیت است که چگونه نهادهای بین‌المللی با حل و فصل اختلافات به افزایش رفاه جمعی کمک می‌کنند، اما توجه نمی‌کنند که چگونه قدرت به روش‌های مختلف وجود دارد. نهادها به بازیگران حق انتخاب کمی می‌دهند و محتوای هنجارها و قواعد بین‌المللی را شکل می‌دهند. نامبرده توضیح می‌دهد که چگونه وابستگی تحت لوای وابستگی متقابل ایجاد می‌شود.

ب) لیبرالیسم سازنده‌گرا: نهادها مکانی هستند که در آن هنجارهای جدیدی ایجاد و تعریف می‌شود. جایی که دولت‌ها هویت و منافع خود را تعیین می‌کنند. در عین حال لیبرالیسم سازنده‌گرا قدرت را نادیده می‌گیرد، چون در نشان دادن اینکه چگونه جامعه مدنی فراملی شامل مجموعه‌ای از ارزش‌ها است که برخی بازیگران را بر دیگران ترجیح می‌دهد، ناکام می‌شود. اینکه چگونه نرم‌های بین‌المللی به توازن قدرت در جوامع شکل می‌دهند و

چگونه هنجارهای بین‌المللی به‌طور عمده آنهایی هستند که با قدرت کشورهای شمال سازگارترند.

۲. سیاست‌گذاری و تدبیر جهان

مارک لفی^۱ و جوتا ولدز^۲ در بحث خود توجه را از روابط بین دولتی و نهادهای بین‌المللی تغییر می‌دهند. آنها قدرت را در تدبیر امور جهان با بررسی افزایش و تغییر شکل سیاست‌گذاری که به تولید شکل ساختارهای سرمایه‌داری لیبرالی کمک می‌کند، توضیح می‌دهند. رویه‌های سیاست‌گذاری، شکل ملموس قدرت اجبار هستند و در تدبیر معاصر جهانی درونی هستند، اما نادیده گرفته شده و به‌عنوان نتیجه این فرض لیبرالی که تدبیر امور جهان ذاتاً صلح‌طلبانه و همکاری‌جویانه است، به اشتباه درک می‌شوند. آنها ادعا می‌کنند که جهانی شدن تئولیبیرالی شکلی از قدرت مولد است. از نظر آنها شکل‌های مختلف قدرت (ساختاری، نهادی، مولد و اجبار) در رویه‌های سیاست‌گذاری وجود دارد که رویه‌های کالایی‌شدن و خصوصی‌شدن را ممکن و تقویت می‌کند.

۳. قدرت، انصاف و اقتصاد جهانی

اتان کاپستین^۳ در این بحث رابطه بین قدرت اجبار، قدرت نهادی و هنجارهای انصاف را در سیستم تجارت بین‌المللی بررسی می‌کند. تئوری‌های نهادهای بین‌المللی به‌طور عمده توسط دو سنت رقیب شکل گرفته است، تئوری انتخاب عقلانی که برآن است نهادهای بین‌المللی پاسخی به شکل بازار در عرصه سیاست جهانی هستند و تئوری‌های قدرت محور که در مقابل بر ویژگی توزیعی مقررات بین‌المللی تأکید می‌کنند. هیچ‌کدام از این دو چشم‌انداز نقش انصاف را در طراحی نهادی جدی نمی‌گیرند. نویسنده مفهوم انصاف را برجسته می‌کند و به دنبال مفهوم‌سازی این امر است که چگونه و چرا معماران نهادهای بین‌المللی تلاش دارند تا

1. Mark Laffey

2. Jutta Welds

3. Ethan Kapstein

اطمینان ایجاد کنند که این مقررات توسط تمام اعضا به عنوان نهادهای همراه با عدالت و انصاف نگریسته شود. به طور خلاصه نامبرده اهمیت نقش انصاف را در تدبیر امور جهانی نشان می‌دهد.

۴. عرصه سیاست قدرت و نهادسازی در روابط بین الملل

لیودگروبر^۱ نویسنده این بخش بر آن است که قدرت های بزرگ نهادهای بین‌المللی را طراحی می‌کنند نه تنها برای ایجاد همکاری، بلکه از آن مهم‌تر، رفتارهای یک جانبه را کنترل کنند. وی در این راستا از یک سو به تعامل بین قدرت اجبار و قدرت نهادی و از سوی دیگر به تعیین طراحی نهادی توجه می‌کند. وی در عین حال به قابلیت انعطاف این سازمان‌ها برای تغییر، تحت فشار بازیگران تأکید می‌کند، چون این نهادها در تفسیر و اجرای قواعد خود انعطاف پذیر می‌باشند.

۵. دولت، تدبیر امور و سازمان تجارت جهانی

گرگ شافر^۲ در این بحث رابطه بین قدرت اجبار و قدرت نهادی را در سازمان تجارت جهانی بررسی می‌کند. آمریکا، اروپا و شرکت های بزرگ چندملیتی قادرند تا از منابع مادی و دانش خود جهت تنظیم مقررات این سازمان در راستای افزایش منافع خود استفاده کنند. در این حال خود سازمان تجارت جهانی قدرت نهادی را به نمایش می‌گذارد، چونکه قوانین آن از نظر معنایی ثابت نیستند و اجرای آنها نیازمند تفسیر هیات قضایی این سازمان است و قادر به شکل دادن فرصت‌های دولت‌ها در عرصه بازار جهانی، داخلی و روندهای سیاسی بین‌المللی می‌باشد.

۶. قدرت سازمان‌های بین‌المللی لیبرال

میکائیل بارنت^۱ و مارتا فینمور^۲ نویسندگان این مبحث سازمان‌های بین‌المللی را که معمولاً به عنوان مراکز تدبیر امور جهان به آنها نگریسته می‌شود، بررسی می‌کنند. به ادعای آنها خردگرایی و لیبرالیسم، سازمان‌های بین‌المللی را به عنوان نوع خاصی از بازیگر شکل می‌دهند که قادر به سازماندهی، تنظیم مقررات و هدایت کنش‌های فراملی به نحوی هستند که ارزش‌ها و کارکردهای لیبرالیسم را ارتقاء بخشند. این سازمان‌ها به عنوان واحدهای مستقل دارای اقتدار، می‌توانند از اقتدار خود برای اعمال قدرت به روشی استفاده کنند که مستقیماً رفتار دولت‌ها و بازیگران غیر دولتی را شکل دهند (قدرت اجبار) و به صورت غیرمستقیم، رفتارها را در جهت خاصی شکل دهند (قدرت نهادی)، این سازمان‌ها همچنین در تولید و ساخت تدبیر امور جهانی شرکت می‌کنند که قدرت مولد است.

۷. قدرت جوامع تفسیری

جان جانستون^۳ قدرت مولد، نهادی و اجبار را در مباحث شورای امنیت بررسی می‌کند. هدف وی کمک به درک این موضوع است که چگونه گفتمان قانونی و جوامع تفسیری به ساخت بازیگران کمک می‌کند و دولت‌های قدرتمند را در دستور کار شورای امنیت محدود می‌کند. از نظر نویسنده قوانین بین‌المللی یکی از ابعاد مهم تدبیر امور معاصر جهان است. وی گفتمان قانونی و رابطه آن را با عرصه سیاست بین‌المللی و اینکه چگونه انطباق دولت‌ها با قوانین بین‌المللی را شکل می‌دهد، بررسی می‌کند. این گفتمان قانونی حتی در عرصه‌های امنیتی نیز وجود دارد. دولت‌ها می‌خواهند که اقدامات آنها حتی به‌طور ظاهری مشروع باشد. جانستون ادعان می‌کند که در عین حال دولت‌های بزرگ قادرند از نرم‌های قانونی به عنوان روشی برای تغییر رفتار دیگر بازیگران استفاده کنند و بدین صورت نرم‌های قانونی تبدیل به قدرت اجبار می‌شود.

1. Michael Barnett

2. Martha Finnemor

3. Jan Johnstone

۸. قدرت طبقه و عرصه سیاست تدبیر امور جهان

مارک روبرت^۱ در بحث خود به قدرت نهادی، اجبار و ساختاری توجه می‌کند. درک فرایندها و روابط تدبیر امور جهان، شامل تحلیل قدرت منکی بر مبنای طبقه می‌شود. همچنین روابط اجتماعی سرمایه‌داری که چگونگی شکل‌گیری قدرت و تبدیل آنها را ممکن می‌سازد. قدرت ساختاری در تئوری مارکسیستی برای درک دینامیزم تلاش‌های نظم جهانی کارآمد نیست، چون هویت‌های مبتنی بر طبقه اکنون با هویت‌های مبتنی بر جنسیت و نژاد تداخل پیدا کرده است و این از طریق شکل‌های مولد و پراکنده قدرت تولید می‌شود. سرمایه‌داری با تناقض درونی و تنش‌های طبقاتی همراه است. جنبش‌های ضدسیستمی در برابر ارتدوکسی لیبرالیسم مقاومت می‌کنند و حاضر به پرداخت هزینه گسترش بازار نیستند. فعالیت این جنبش‌ها و تضادهای دورنی سرمایه‌داری، در نهایت منجر به فروپاشی آن خواهد شد. از نظر نویسنده، فروم اقتصاد جهانی به عنوان پاسخی برای کاهش تنش‌ها شکل گرفته است.

۹. جامعه مدنی جهانی و تدبیر امور جهان

رونی لیبکوتس^۲ بررسی می‌کند که چگونه قدرت تولیدی و نهادی در جامعه مدنی جهانی وجود دارد. گرایش وجود دارد که جامعه مدنی جهانی را به عنوان پادزهری برای قدرت جهانی می‌بیند که در برابر دولت‌های غارت‌گر و بازار بی‌قانون می‌ایستد. این جامعه نقش مهمی در نظم‌دهی به زندگی اجتماعی دارد. نویسنده نشان می‌دهد که چگونه گفتمان لیبرالی، نظم چیزها را طبیعی جلوه می‌دهد و نوعی خاص از بازیگران را ایجاد می‌کند که خود نظم‌دهنده هستند و متمایل به تعقیب شکل خاصی از منافع و ارزش‌ها می‌باشند. جامعه مدنی جهانی از طریق نهادسازی و قاعده‌سازی و دیگر سازوکارها علیه این نظم لیبرالی فعالیت می‌کند.

۱۰. تنظیم امنیت غیر نظامیان در جنگ‌ها

هلن کینسلا^۱ نویسنده این بحث رابطه بین قدرت مولد و ساختاری را در قلمرو قانون حقوق بشر جهانی بررسی می‌کند و بر آن است که بین جنگجویان و شهروندان عادی در بحران‌های نظامی تمایز وجود دارد. گفتمان‌های جنسیتی این تفاوت را ایجاد می‌کنند. گفتمان‌های مذکور مقولات جنسیتی را اداره می‌کنند و موجب حفاظت برخی از شهروندان و به حاشیه راندن برخی دیگر می‌شوند و سعی دارند این مقولات تفاوت را، طبیعی جلوه دهند.

۱۱. تدبیر امور استعماری و پسا استعماری

هیما دیپ موپیدی^۲ بر ابعاد هنجاری تدبیر امور جهان تمرکز می‌کند. وی بر آن است درجهانی که مشخصه آن تفاوت و تنوع است تدبیر امور جهانی باید فهم و درک این تفاوت‌ها را بررسی کند. از نظر وی عرصه سیاست جهان عرصه تفاوت است. وی دو مدل استعماری و پسا استعماری را در سیستم بین‌المللی برای تدبیر امور جهان فرض می‌کند. برخی رویه‌های مسلط کنونی را به صورت انتقادی بازخوانی می‌کند تا رابطه بین قدرت مولد و مقاومت در برابر نظم استعماری تدبیر امور جهان را نشان دهد. این نظم موجب تفوق برخی بازیگران و نادیده گرفتن دیگران می‌شود. این نظم با آنهایی که متفاوت هستند فضایی برای طرح دیدگاه‌های آنها باقی نمی‌گذارد. نامبرده بحث خود را با موضوع امپراطوری آمریکا ربط می‌دهد که دولت آمریکا در تلاش برای ایجاد نوعی نظم، نواستعماری می‌باشد.

۱۲. دانش در قدرت، ساخت شناختی تدبیر امور جهان

امانوئل آدلر^۳ و استیون برنستین^۴ بحث خود را بر تئوری هنجاری تدبیر امور جهان قرار می‌دهند. آنها به مفهوم شناخت در ارزیابی نقش قدرت نهادی و مولد و امکان تدبیر امور

1. Hellen Kinsella

2. Hima Deep Muppidi

3. Amanual Adler

4. Steven Bernstein

جهان به صورت اخلاقی توجه می‌کنند. معرفت شناختی با موضوعاتی چون دانش مرتبط است و دانش نیز با قدرت مولد در ارتباط است. دانش به افراد در کنترل بازیگران و پیامدها کمک می‌کند، لذا به عنوان بخشی از قدرت اجبار درک می‌شود. دانش به جهان معنی می‌دهد و درک رویه‌ها را ممکن می‌سازد.

ارزیابی

موضوع درک قدرت در تدبیر امور جهان در شرایط جدید جهانی ضروری می‌باشد که بدون توجه به ابعاد مختلف آن قادر به درک و تحلیل عرصه سیاست جهان نیستیم. رویداد ۱۱ سپتامبر و جنگ علیه تروریسم، تجاوز آمریکا به عراق و اشغال این کشور، تمایل کاخ سفید به سوءاستفاده از سازمان‌ها، قوانین و مقررات بین‌المللی و طرح مباحث درخصوص امپراتوری آمریکا، محققان روابط بین‌الملل را بیشتر به ابعاد ملموس قدرت دلمشغول کرده است. مطمئناً نیازمندیم تا درباره توانایی بازیگران برای ادا کردن دیگران به تغییر رفتار سیاست خارجی خود بیشتر بدانیم. اما تحلیل قدرت در عرصه سیاست بین‌الملل باید شامل این موضوع شود که چرا، چگونه و چه زمانی برخی بازیگران بر دیگران اعمال قدرت می‌کنند. همچنین لازم است که به ساختارها و فرایندهایی که توانایی بازیگران را برای شکل دادن به سرنوشت و آینده خودشان قادر و یا محدود می‌کنند و یا توانایی‌های اجتماعی مختلفی برای بازیگران تولید می‌کنند تا منافع و ایده‌های خود را تعقیب کنند، توجه کنیم. درک این موضوعات نیازمند شناخت متفاوت اشکال قدرت در عرصه سیاست بین‌الملل است که این کتاب در این زمینه به ما کمک زیادی می‌کند. اما تاکنون متأسفانه در رشته روابط بین‌الملل بیشتر به قدرت اجبار در چارچوب مکتب واقع‌گرایی توجه شده است.

به‌طور کلی، این کتاب در برگیرنده چشم‌اندازهای مختلف تئوریک هم‌جریان اصلی و هم‌جریان انتقادی درخصوص فهم قدرت در تدبیر امور جهان می‌باشد. نویسندگان نقش قدرت را در تدبیر جهان به روش‌های مختلفی توضیح داده‌اند و هر یک جنبه‌های مختلف آن را بررسی کرده‌اند که شامل سازمان‌های بین‌المللی، سیاست‌گذاری فراملی، ایده حقوق بشر

جهانی، مجمع اقتصاد جهانی، جامعه مدنی جهانی و غیره می‌شود. در این موقعیت‌های متمایز، فعالیت‌های تدبیر امور جهان انجام می‌شود و بسیاری اوقات کسی هست تا تدبیر را انجام دهد.

از نظر گروهی از نویسندگان این کتاب، برخی دولت‌ها مستقیماً دیگران را مجبور می‌کنند تا رفتار سیاست خارجی خود را تغییر دهند یا سازمان‌های بین‌المللی را در جهتی که منافع ملی آنها را تأمین و محافظت می‌کند، تأسیس و هدایت می‌کنند. از نظر نویسندگان دیگر، سازمان‌های بین‌المللی یا نهادهای بین‌المللی بازیگران عینی هستند که به بسیاری از بازیگران فعلیت می‌بخشند و در فضاهای فراملی مختلف، اقتدار دارند. اما بسیاری اوقات کسی در تدبیر وجود ندارد و بیشتر ساختارها و گفتمان‌ها هستند که بازیگران را می‌سازند و تعیین می‌کنند که چه رویه‌هایی مشروع است و فعالیت‌های جهانی را در جهت خاصی هدایت می‌کنند. از نظر عده‌ای دیگر قملروهایی چون جامعه مدنی جهانی از چه کسی (WHO) با نقش کارگزاری تشکیل نشده است، اما بیشتر گفتمان‌ها هستند که برخی خاص از بازیگران و رویه‌ها را ممکن می‌سازند.

از نظر برخی نویسندگان آنچه باعث اتصال و ارتباط این موقعیت‌های مختلف و ساختارهای تدبیر امور جهان می‌شود، ارزش‌های لیبرالیسم است. رویه‌های لیبرالیسم برخی اوقات با اجبار حمایت می‌شوند که این در قدرت اجبار یافت می‌شود. نهادهایی مثل سازمان تجارت جهانی که از تجارت آزاد حمایت می‌کنند، مبتنی بر قوانین هستند و رفتار کنونی و آینده را شکل می‌دهند و نتایج را در جهات خاص هدایت می‌کنند و یا تولید برنده یا بازنده می‌کنند که این نوع یا قدرت نهادی سازگار است. لیبرالیسم همچنین ساختارهایی دارد که در روابط سرمایه‌داری تولید و در روابط سیاسی دموکراتیک دولت و شهروندان یافت می‌شود که به‌طور مستقیم تصورات بین‌ذهنی و منافع را شکل می‌دهد که این نیز در قدرت ساختاری یافت می‌شود. این همچنین می‌تواند به صورت گفتمانی درک شود که به صورت غیرمستقیم موجب ایجاد نوعی خاص از موضوعات می‌شود مثل جامعه مدنی جهانی که این در قدرت مولد یافت می‌شود.

به‌طور خلاصه بسیاری از طرفداران سازمان‌های بین‌المللی برای مدت طولانی دلمشغول این سؤال عمومی درباره تدبیر امور و ایجاد نظم بین‌المللی از طریق ارزش‌ها و قوائد تا احبار، بوده‌اند. این توجه عمومی به تدبیر امور جهان در غیاب قدرت، به مشخصه اصلی متون بعد از جنگ سرد، تبدیل شده است. بسیاری از رهیافت‌های تئوریک همچون نولیبرالیسم نهادگرا، لیبرالیسم و سازنده‌گرایی به این حوزه توجه زیادی نشان داده‌اند چون این موضوع به آنها اجازه می‌دهد تا ارتباط بین نهادها، ایده‌ها و هنجارها و محدودیت تحلیل‌های قدرت محور را که در سنت واقع‌گرایی ریشه دارد، را نشان دهند.

اما در این کتاب اکثر نویسندگان به نقش قدرت توجه بیشتری نشان داده‌اند. اکنون کمتر به ایجاد و تداوم تنظیمات نهادی از طریق روابط اجتماعی و داوطلبانه توجه می‌شود و این سؤال مطرح می‌شود که چگونه زندگی سیاسی، سازماندهی، ساختارمند و نظم دهی می‌شود. این نوع نگاه به تدبیر امور جهان نه تنها درک ما را از تدبیر جهان تغییر شکل می‌دهد بلکه ما را وادار می‌کند تا موضوعات اصلی هنجاری تئوری‌های بین‌المللی را نیز مورد توجه قرار دهیم. توجه به قدرت ما را به ساختارها، فرایندها و نهادها که به سرنوشت و فرصت‌های زندگی بازیگران شکل می‌دهند، جلب می‌کند، همچنین به مشروعیت تنظیمات خاص تدبیر، اینکه چه کسی در این تدبیر شرکت می‌کند؟ و صدای چه کسی مورد توجه قرار می‌گیرد؟ و چه کسانی به حاشیه رانده می‌شوند.

موسی الرضا وحیدی

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل

دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی